



گراور ایندونه مربوط بسالونی است که یکبارگ اشیاء آن درعین زیبایی مجمل و گرانها هستند و هر چه بگذرد به ارزش صنعتی آنها اضافه خواهد گشت. در شماره آتی مجله راجع بسالون گفتگو خواهیم کرد.



بهشت زیر پای مادران است
زیبایی

گراور استخوان

بهشت زیر پای مادران است

زبان زنان

انتشار اولیه فروردین ماه ۱۳۹۹ بیست و چهارمین سال زبان زنان

آبان ماه ۱۳۲۳ شماره هفتم نوامبر ۱۹۴۴

مرام مجله
قریت مادر

مدیر مسئول و صاحب امتیاز

صدیقه دولت آبادی

هیئت تحریریه: عده از بانوان دانشمند

اداره زبان زنان

کانون بانوان

خیابان سپه

ماهی يك شماره منتشر میشود

اشتراك } سالی ۱۰۰ ریال
شش ماه ۵۰ ریال
يك دانه ۱۰ ریال

خارج از تهران تبریکت اضافه میشود

دانش آموزان ده يك تخفیف دارند

شرکت تضامنی علمی

تذکر

علت تاخیر شماره های هفت و هشت مجله در ماههای آبان و آذر ۲۳ تصمیم در غیر چاپخانه بوده تا بلکه بتوانیم مجله را هر ماه مرتباً و بالنسبه بی غلط و نقص تقدیم خوانندگان گرام بنمائیم - البته این نیت متضمن تحقیقات دقیق تری میباشد تا با چاپخانه که کمتر کار قبول و بهتر رضایت ارباب خرابد را بدست میآورد قرار داد بسته شود - اینک با چاپخانه علمی قرار داد رسمی منعقد و امیدواریم شماره های ۷ - ۸ - ۹ مال ماههای آبان - آذر - و دی را بی دربی تا اول بهمن ماه به منتظرین زبان زنان برسانند -
دفتر زبان زنان

فهرست مندرجات این شماره

۲	صفحه	تعدد زوجات
۵	<	مبارزه با خرافات
۷	<	رهبر ناهل
۹	<	نامرادیها
۱۳	<	نیکی و نیکوکاری
۱۵	<	مکاتیب وارده
۱۸	<	تکه ای از شاهکارهای ویکتور هوگو
۱۹	<	زندگی من
۲۳	<	قضاوت کنید
۲۶	<	جلوگیری از مرض
۲۶	<	نامه اصفهان
۲۹	<	دخترک نقاش

تعدد زوجات

یکی از موضوع های مهم اجتماعی که از زمان قدیم مورد بحث واقع شده و فکر اغلب علما و فلاسفه را بخود مشغول داشته است مسئله ازدواج است بنا بر این آیا مصلحت بشر یا امور اجتماعی بانوان و حقوق بین الملل اقتضا مینماید که یک نفر مرد چندین زن اختیار کند یا باید بهمان یکی قناعت نمود خانواده را بمشاکت تشکیل داد و پدر و مادر صمیمی برای نسل آینده بوده باشند ؟

یکوقت انسان بانظر سطحی و یا باقتضای تمایلات قلبی و طبیعی بدین امر توجه میکند ولی یکدفعه تمام آن تمایلات و احساسات را دور انداخته فقط بانظر عقل و حکمت وارد بحث شده از نظر مصالح اوضاع زندگی بشری بررسی مینماید در این موقع میخواهیم حتی المقدور احساسات و تمصبات ناشی از شخصیت و جنسیت را کنار گذاشته با یک حالت بیطرفانه بحث کنیم تا بتوانیم نتیجه را که مقرون بصلاح و صواب است بدست آورده با ایال کامل و عقیده راستخ داننامه بدست بیاوریم .

دلالتی که طرفداران تعدد زوجات ذکر کرده اند بطور خلاصه عبارت از چند موضوع می باشد :

یکی آنکه چون مرد عهده دار کارهای خارج از خانه است و بیشتر متحمل مشقات و شدائد زندگانی میشود بهمان اندازه بیش از زن مواجه با حوادث میگردد و بدینجهت طبعاً عدد مردها رو بنقصان رفته و عدد زنهابهمان ترتیب طبیعی خود باقی میماند - و اگر بنا باشد یکنفر مرد در تمامی عمرش فقط یک زن اختیار کند بسازنهای زیاد بی شوهر مانده اندواز مواهب طبیعت بهره مند نمیشوند ؛ این مطلب مبنای صحیح ندارد فرض کنیم عده زن درخاقت با عده مرد یکسان باشد - آیا بعد از جنگ گذشته و حال که میلیونها مرد کشته و از عده آنان کاسته شده است - زنهاییکه به نسبت تلف شدگان باقی مانده اند چه خواهند کرد همین جا است که نتیجه گرفته میگویند باید مردهایی که باقیمانده اند زن های متعدد اختیار کرده اوقات و محصول زحمات خودشان را در میان آنها تقسیم نمایند - دلیل دیگر میگویند مرد در نتیجه عشق و علاقه بیک زن آزادی و سلطه خود را از دست داده بالاخره مطیع و منقاد او میشود بدین جهت مرد ناچار است برای خلاصی از حال عبودیت زن های متعدد داشته باشد تا بتواند در نتیجه حسادت و رقابت آنها با یکدیگر ، مقام اصلی خود را که آقائی و بزرگواری در داخله خانه باشد حفظ نماید .

دلایل دیگری از این قبیل گفته اند که ذکر آنها باعث طول کلام میگردد و از حیث اهمیت هم بیایه دو دلیلی که ذکر شد نمیرسد اشخاصی که بآن نظریات اعتراف نموده طرّف - ار وحدت زناشویی هستند دلایل متعددی اقامه نموده اند که فقط بذکر دو فقره از آن ها اکتفا میشود :

یکی این است که تعدد زوجات زوابط مساوات و علقه و محبت را که می باید همواره بن زن و مرد باشد متزلزل ساخته بالملازمه صفای عیش و زندگی را مکدر میکند - چه اگر از در بیچه عشق و از نظر شوهری دقت کنیم معلوم خواهد شد که تعدد زوجات هم صفت عشق و هم صفت زوجیت را در نهاد مرد فاسد میکند چگونه ممکن است با داشتن چندین زن در داخله خود محبت و علاقه آنها را نسبت بخود استوار کرده ، با محبتهای متقابله زندگی کرد ؛ دلیل دیگر مربوط بقربیت اولاد است مرد وقتی که زنهای متعدد داشته باشد اولاد متعدد پیدا میکند و زیادی اولاد مانع از توجه کامل بقربیت فرزند آنهاست باضافه همیشه درعائله که اولاد متعدد از زنهای مختلف بوجود آمده حسادت و بغل و رقابت و بالاخره عناد و خصومت حکمفرما خواهد بود .

اکنون اجازه میخواهیم شرح زندگی یک خانواده قدیمی را که تاکنون هم رشته آن کشیده شده است منبأ مثل بمیان آوریم :

مردی بآداب و رسوم قدیمی زنی گرفته و چند اولاد از آنها بوجود آمده بود - آنخانم از یک خانواده اصیل بوده و بطرز زندگی آنوقت صمیمانه شوهر و خانه و بیچه ها را اداره میکرد مرد رفته رفته از آن زن سیر شد بقول خودش به «تجدید فراش» مایل و بازن دیگری ازدواج نمود - البته بحکم اینکه هر چیز تازه بیشتر لذت میدهد - این آقا برای مدت زیادی خانه و بیچه های اولی خود را ترك کرد و با آن زن تازه سرگرم بود - زن اول از این پیش آمد بی نهایت دلتنگ و برضد شوهر خود درعوض صمیمیت زمینه نفاق و مخالفت را چید - اول کاریکه کرد بیچه ها را برضد پدر تحریص کرد - زنی که هرگز از شوهر خود چیزی را پنهان نمیداشت - بیچه ها یاد داد که گزارشات روزانه را از پدر مخفی دارند - بتدریج طوری شد که اگر بر حسب اتفاق پدر بیچه ها بخانه می آمد - بیچه ها بدور پدر نمی رفتند و وقتی میدیدند پدرشان از خانه بیرون رفت اظهار خوش حالی می کردند .

زن از شدت بغض و حسد نسبت بزنی دومی ، تنها بخراب کردن اخلاق بیچه های خود اکتفا نکرد خیال میکرد که آتش حسد او بتمام کردن مال شوهرش خاموش میشود بنای خیانت را گذارد و هر روز مرتباً یک مقدار از آذوقه خانه را بدست نوکر و کلفت همسایه بقیمت نازل میفروخت و پول تهیه میکرد - چون تهیه پول برای اولاد بخش شد کم کم اناجیه خانه را هم بعمرض فروش گذاشت و از این راه مبلغی جمع آوری کرد - وقتی زنی دومی

اولادی آورد اولی شوهر پیشنهاد کرد: «حالا که تو اولاد از زن دیگری داری هر چه که در این خانه و زندگی بتصرف من است بمن و بچه هایم مصالحه کن» مرد چندی بطمره گذراند - بالاخره کار بزحمت و دعوا کشید وزن اولی را طلاق داد - زن هم از روی اچ باری شوهر دیگر اختیار و اطعالتش را رها کرد بچه ها بزرگ شدند و فهمیدند که زندگی آنها متزلزل و قابل دوام نیست این وضعیت برای آنها بسیار ناگوار آمد - خودشان را در حقیقت بی پدر و مادر و بلا تکلف تصور کردند اخلافا چه ها عصبانی شدند نسبت بمادر بدین و چون مؤسس اینکار پدر را میدانستند دشمن پدر خود گشته و هر چه بیشتر در سختی زندگی واقع میشدند حس حسادت و بدبینی شان نسبت بزین پدر و بچه او بیشتر میشد و در صدد تفتین کرد میان پدر و زنش میشدند از طرف دیگر مرد اتمام این قضایا مواجه شد ولی فهمید که تکرار از نواج سبب پراکنده گی زندگی گشته است کم کم از زندگی با آن زن هم ناراضی شد در این میان زن دومی که شوهر خود را مضطرب و کم محبت دید بنای نا - سازگاری را گذاشته و بشوهرش چنین گفت: «مردیکه بدون جهت زن و بچه های اولی خود را ترک میکند بهیچوجه محل اطمینان نیست و من تا همین يك بچه را دارم باید خودم را خلاص کنم» بالاخره از بچه خودش هم صرف نظر کرد و شوهر را مجبور بطلاق دادن نمود مرد در این معامله خسارت مانی و آبرویی زیاد تحمل کرد تا از شر او راحت شد - در این وقت این مرد دارای سه بچه بی مادر و دو زندگی از هم گسیخته است بحکم اجبار دو بچه اولی و يك بچه دومی را در يك خانه جمع و يك زن سومی برای نگاهداری آنها اختیار نمود:

این سه بچه که در يك خانه جمع شدند خواهر و برادر بودند اما دشمن جانی و یکدیگر را بیشتر از بیشتر اذیت می کردند زن سومی پدر هم که شاهد این قضایا بود از دست آنها بمذاب و پدر مثل يك مرد اجنبی در این خانه آمد و رفت می کرد، رفته رفته بچه ها بزرگ شدند و هر دودسته بر ضد نامادری سومی قیام کردند آن زن تازه وارد هم خسته شد و کناره گیری اختیار کرده رفت و گت «مهرم حلال و جانم آزاد» مرد از فشار و سختی زندگی مریض شد و بدون بر سر در بستر تنهایی مرد اما از خود تنها سه بچه عصبانی و سه خواهر و برادر دشمن یکدیگر باقی گذاشت پسر بزرگ او عینا در زندگی رویه پدر را پیش گرفت چند زن اختیار کرد و چند بچه از هر کدام بوجود آورد ولی خودش قدری عصبانی بود که آدم شی میادرت نمود و بالاخره چوه دارش او را از سر مردم کم کرد پسر کوچکتر که از زن دوم بود يك آدم ترسو و سوء ظنی و عصبانی شد زندگی را با کامل

بدبختی بسر برد، دخترش يك زن بی تربیت و خیر چینی بار آمده بود که نتوانست يك زندگی سعادتمندی برای خود داشته باشد و اکنون شصت سال از زندگی آن خانواده میگذرد و متجاوز از سی و چهار اولاد از آن فامیل حاصل آمده است يك کدام خوشبخت نشده اند، و اساسا تربیت خانواده گی آنها خراب و اصول زندگی شان روی تزویر و دروغگوئی و بدبینی نسبت بيك دیگر و جامعه می باشد.

اگر با يك چشم حق بینی نظر با این قبیل خانواده های ایرانی (که بسیارند) بیندازیم می بینیم مسبب بدبختی و اخلاقی مردم آن پدرانی هستند که سعادت خودشان را در تعدد زوجات دانسته و يك سلسله مردمان بد اخلاق و سیاه روزگار بر جامعه ایرانی تحمیل کرده اند.

اکنون بهتر می توانیم قضاوت کنیم کدام يك زاینده و نظر « وحدت ازدواج با تکرار ازدواج » موجب سعادت بشر و استحکام ارکان خانواده است؟ گمان نمیکنم احیاج بیعت زیاد داشته باشد بلکه مختصر دقت در دلایل طرفین ما را بره راست و عقیده صحیح دلالت میکند.

مبارزه با:

خرافات

خرافات عبارت از عقاید موهومی است که بیشتر آنها بر اثر تقلید از دیگران عادت شده و رفته رفته اقتدار موهوم در مغز اشخاص تولید میکند و کسیکه هر گونه تراوشات وهمیه و بنیاد های بی بنیاد را باور کرده و تصدیق نماید خرافاتی نام دارد. از زمانی بیش صفحه دماغ شر که بایستی مرکز ادراک و اختراعات گوناگون گردد بواسطه نداشتن مربی و تربیت صحیح آکنده از هر گونه وهمیات بیجا و خرافات بی اساس گردید زیرا که از بدیهیات است که دماغ بشر بدون نقش و اندیشه نمی ماند یا بکمک دانش و تربیت اصول صحیح زندگی و راه يك حیات پر افتخار و عقلا بر آن مرتسم میشود و یا در اثر جهل و نادانی يك سلسله بنیادهای بی بنیاد و افکار بی پایه بر آن قش بسته به تنبلی لایبالی گیری زندگی روزمره و دمی را غنیمت است، خو میگیرد - سابقا که بشر هنوز حقیقت اشیاء بی نبرده و چیزهای دور و بر خود دست نیافته بود قوه وهمیه بطوری بر بشر غلبه داشت که مانع هر گونه پیشرفت و موفقیت بود و بخیل خود برای بی بردن حقیقت هر مجهولی دست بدامن موهوم دکری میزد که در نتیجه بیشتر غرقه در خرافات گردیده و غالباً دچار انواع مصائب و بدبختی شده بدون اینکه بدانند خود بشخصه مسئول بدبختی خویش است، ولی در این دوره که نور دانش تا حدی پیش پای ما را روشن کرده از انصاف دور

است که با پیروی از خرافات موهومات و چیزهای دور از عقل حیات شیرین خود را قرین مانم و تیره بختی نمایم مخصوصاً برای مازنان ایران که با اصطلاح از زیر حجاب تاریک نجات یافته (؟) و وسائل دانش بر ایمان فراهم شده لازم است که پرده اوهام و خرافات را از جلو چشم برداریم و بشاهراه خوشبختی و سعادت وارد شویم بنادانیهای چند صد ساله خود خانه داده و در این دنیای پرهیاهو اظهار وجود نمایم .

اشخاصیکه پیرو خرافات بوده و متوسل بموهومات میشوند از قدرت و توانائی خدای خویش بی خبر و از اعتماد بنفس بی بهره و در زندگی بازیچه و هیبت و خیالات بی پایه هستند که بعضی روبرو شدن با پیش آمد ناگواری بجای اینکه با کوشش و اراده و با صرف قوای خداداده در مقابل هر گونه سختی مقاومت و ایستادگی نمایند بیچاره گشته و خود را تسلیم موهومات و خرافات مینمایند و از چرخ و فلک شکایت میکنند .

هیچ خطری مدعش تراز این نیست که قوای دماغی انسان از جاده طبیعی منحرف و متوجه خرافات شود و رسیدن بآمال را با توسل بموهومات موکول بدانند - چنانکه گفته اند :

درد تو از تو و دوای تو در تو است .

بشر با کسک خرد و دانش میتواند در عالم وجود در حدود خود فرمانروائی داشته باشد و بر تمام چیزهایی که در تصورش نرسد مینماید غلبه جست و بیجهت خود را پائند بخت و اقبال ننماید زیرا بشریکه پای بند بموهومات نباشد بنا داشتن عزم متین و اراده آهنین توأم با تربیت و دانش طبعاً برگزیده خواهد بود - فردوسی میفرماید :

« بهوش و باندیشه نیک و رای زمین و زمان آوری زیر پای »

اگر تاکنون بشر در مقابل حوادث و پیش آمد های وارده سر تسلیم فرود آورده بود و عقاید موهوم از قبیل فال گیری و رمال - جنت گیری و جادو گر و کلیه جریانات روزانه زندگی را مربوط بموهومات دانسته از مجاهدت دست میکشید، غیر ممکن بود یکقدم بطرف تعالی و ترقی برداشته باشد و به پایه تمدن امروزی برسد بلکه بایستی همه اکنون بهمات حال توحش باقی مانده باشند .

بدبختی است که انسان باید توکل بخداوند داشته تا ایمدات کردگار را شامل حال خود بداند اما توکل بی سعی و عمل باز بیفایده خواهد بود گویند عربی خدمت حضرت پیغمبر رسید عرض کرد شترم را بانگه توکل به بیابان رها کردم حضرت فرمود : بهتر این بود زانویس را بسته و توکل میکردی . اگر توجه باعمال و افعال مردان و زنان بزرگی که مسایه افتخار عالم

بشریت شده اند بشود بیشک خواهیم دید هیچ يك از آنها در زندگی موفقیت کامل نداشتند مگر در پر تو ایمان بحقیقت، و با داشتن اراده و فعالیت توانسته اند بمقامد عالیه خویش نائل آیند ،

یکی دیگر از خرافات که دامگیر جامعه است اعتقاد به تطیر و تفأل است که اولی را بدینی و دومی را اشگون نامند و اعتقاد بدانها بشر را از فعالیت و اعتماد بخود باز میدارد - در صورتیکه خداوند متعال بشر را بقدری صاحب قدرت آفریده که می تواند با انکاء بسمی و عمل پیرامون تطیر نرفته بالاخره علاماتی که از افکار موهوم پرستی در جامعه باقی مانده از پیش فکر خود بر طرف کند و نگذارد. کوچکترین آنها در مغز کودکان جای گزین شود .

یکی از زاده های خرافات و موهومات اعتقاد به نیکی و بدی روز ها ساعت ها و اعداد است در حالیکه در عالم طبیعت این قبیل بدبختیها وجود ندارد مثلاً روز سه شنبه (که بخودی خود خواص ندارد) اگر لباس بپوشیم حتماً خواهد - وخت؟ شب چهارشنبه و شب یکشنبه با سایر شب ها تفاوتی ندارد که اگر عیادت مریض کنند بد باشد یا در خانه میهمان بوده مجبور باشند شب بعد راهم بمانند مسلم است که این عادات نه برای مریض تأثیر دارد و نه بمیهمان یامیزبان زبان میرساند روز سیزده ماه یا سال فرقی با روز دوازده نخواهد داشت که مجبور باشند ترك عزیمت کنند یا از کار مهمی صرف نظر نمایند چه بسا میشود که در اثر اتلاف وقت دیگر فرصت برای انجام کار مهم از کف رفته بدست نیاید . بنا بر این مقدمه روبر سعادت رفتن پشت بموهومات و خرافات کردن است .

چوتو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را درخت تو گر بار دانش بگیرد بوزیر آوری چرخ نیلو فری را

رهبر نا اهل

اسلام که هست خیر ادیان	افتاده چرا بچاه خذلان
از رهبر نابکار نادان	در غفلت از اقتضای دوران
تسبیح بکف هزار دانه	تقوای ربانیش بهانه
دنیا بگیرفته داده دینش	یادی نه ز روز واپسینش
داغی بنهاده بر جیبش	بشموده فراخ آستینش
تسبیح بکف هزار دانه	تقوای ربانیش بهانه
نعلین چلك چلك بپایش	بی تکه و بند و بس قبایش
بر روی زمین کشد ردایش	يك ذرع و دو چار يك عصایش

تسبیح یکف هزار دانه
 تقوای ربانیش بهانه
 توپی ململ نموده دستار
 شال کمرش سه ذرع چلووار
 تحت الخنکش بسان زنار
 بیرون بکننده بند شلووار
 تسبیح یکف هزار دانه
 تقوای ربانیش بهانه
 از ته زده است شارب خوش
 از خارش ریش و سر بشویش
 انبوه و نخورده شاه اش ریش
 خاردیس سر گهی و گه پیش
 تسبیح یکف هزار دانه
 تقوای ربانیش بهانه
 حرفش همه از خدا و توحید
 در هر مبحث بشک و تردید
 بحثش همه ز اجتهاد و تقلید
 جز مبحث جمع مال و تزوید
 تسبیح یکف هزار دانه
 تقوای ربانیش بهانه
 خوشدل بتنوعات ماکول
 عاری ز رموز علم معقول
 مبرم بتشهيات معمول
 جاهل باصول فن منقول
 تسبیح یکف هزار دانه
 تقوای ربانیش بهانه
 کارش همه حيله و وقاحت
 خالی ز روایت و درایت
 چیزی که نفهمد او قباحت
 که وعظ کند گهی امامت
 تسبیح یکف هزار دانه
 تقوای ربانیش بهانه
 دارای قباحت مسامی است
 گوید که مرا بر آن دواعی است
 در خوردن مال غیر سماعی است
 وقف است و نعلفش بداعی است
 تسبیح یکف هزار دانه
 تقوای ربانیش بهانه
 هر کس که او نکرد توقیر
 توهین کندش بدون تقصیر
 تزویر در او نداشت تأثیر
 بر سرزندش چنان تکفیر
 تسبیح یکف هزار دانه
 تقوای ربانیش بهانه
 افتاد چو دین بدست نااهل
 بگرفت مقام عقل را جهل
 دشوار شود هر آنچه بدسهل
 در جای نبی نشست بوجهل
 تسبیح یکف هزار دانه
 تقوای ربانیش بهانه
 یحیی دولت آبادی - ۱۳۱۰ خورشیدی

« نامر ادیبا »

قبل از آنکه فراموش شود بگوئیم که موقع خروج در سر راه به
 مادمازل « بونو » رسیدند و معلمه پیر که مدتها در اطاق خود منتظر مانده
 بود تا دختر جوان او را بخواهد و کاغذ را نشان دهد وقتی او را در لباس خروج
 از منزل دید بسیار حیرت کرد بطوریکه بی اختیار گفت :
 - به به بسیار خوب ۰۰۰۱ کجا دختر خانم ۰۰۰۲ بهماز کاغذ حالا نوبت
 اینگونه گردشها است ۰۰۰۳ خیلی خیلی خوب ۰۰۰۴
 از قیافه دختر پیدا بود که اینگونه سخن های منفی بمزاج متجددش
 سازگار نیست باوجود این چیزی نگفت و برعکس خواست که لااقل در برابر
 این اولین ناملازم از طرف کسیکه در انجام آن « جنایت » همدستش بوده است
 بردباری کرده باشد .
 - میروم دختر عویم را به بینم و این ۰۰۰۵ این را .
 (این کاغذ مسموم بود که البته دیگر توضیحی لازم نداشت) بآنها نشان
 دهم ۰۰۰۶ آنجا یکدفعه همه باهم خواهیم خواند ۰۰۰۷ یا الله ۰۰۰۸ زود باشید
 حرکت کنیم .
 - اجازه بدهید من کلام را بردارم .
 - کلاه ؟ - برای چه کلاه میخواهید ۰۰۰۹ یکساعت حد اکثر طول
 میکشد زود ۰۰۰۱۰
 - چطور خانم اجازه بدهید ۰۰۰۱۱
 - چطور ندارد ۰۰۰۱۲ برای يك کلمه زود اینهمه گفتگو لازم نیست
 مگر نه خود شما وقتی بصره تان باشد برای همه چیز زود میگوئید ۰۰۰۱۳ زود
 برای حقوق زود برای این بيك زاده جوان ۰۰۰۱۴ زود برای ازدواج ۰۰۰۱۵
 زود برای زندگی ۰۰۰۱۶ زود برای همه چیز ۰۰۰۱۷
 مادمازل بونو حس کرد که يك کلمه برای نزول باران سیل آساز
 دیدگان دختر کافی است بهمین جهت بسیار بردباری بخرج داد فقط گفت :
 - فکر کنید که آیا مادر بزرگتان مرا برای چنین تربیتی خواسته
 است و آیا من وظیفه خود را خوب انجام داده ام ؟ ۰۰۰۱۸
 شبح زیبایی کوچک زیر چادر سیاه خنده را سر داد ۰۰۰۱۹ باعجله روبانی
 بیوهای سیاه و سفید معلمش بست و در حالی که دست او را گرفته می کشید
 گفت :
 من که اینهمه برای بیرون رفتن محتاج صرف وقت و تهیه مقدمه هستم

از بدبختی است ... شما چرا از آزادی خود استفاده نمی کنید ؟
 با اینحال دوتا دوتا پله طولانی مخرج قصر را پیوندند و چنانکه گفتیم
 وقتی اسمعیل سیاه درسنگین را گشود هر يك نفسی براحتی کشیدند .
 در خارج قصر جاده بارپکی وجود داشت که بر روی يك بلندی قرار
 گرفته بود و این بلندی شهادت صدای که ازدورا دور بگوش میرسید مشرف
 بدریا بود ازدور شبخ تماشایی گنبدها و منارهها دیده میشد که از پرتو آفتاب
 طلائی رنگ شده بودند ... این همان تصویری بود که بشنیدن نام استانبول
 در خاطر « اندره لری » نقش می بست و بیست سال آئینه رویای او بود فقط
 فرقی که داشت ایندفعه استانبول حقیقی دیده میشد نه آن شهری که بیچیده در
 الهام و تخیلات شاعرانه ... آمیخته با هزاران خاطره شیرین و تلخ و مخلوط
 هزاران آرزوی درخاک شده باشد .

مقابل رو ، بیش تر از منارهها ... خیلی نزدیک و شاید در چند قدمی
 جاده ، چند درخت سرو دیده میشد که چندین صد سال عمر داشتند و با وجود
 قبای زیبای خود گویی در ابری از اندوه بیچیده بودند ... اینجا قبرستانی است
 که خیلی وقت بود متروک مانده و خدا میداند که چه عزیزی را در آغوش
 نهفته است بدیدار این سروها که در استانبول همه جا علامت وجود قبرستان
 هستند روح بتاثر عمیقی مبتلا میشود و شاید ترکیب همین اشیاء در نظر
 خارجیها ... مشرق زمین را آمیخته در اسرار و ناکامیها جلو داده
 است .

با اینهمه دیدنیها مسافرن ما ابتدا با طرف توجهی نداشتند ، شاید این
 صحنه دیدنی برای آنها کهنه شده بود ... فقط تند راه میرفتند و اصرار
 داشتند که از گورستان « قاسم پاشا » رد شوند .

يك كلمه ديگر نيز بگوئيم و سپس بدنباله داستان برويم :
 گفتيم که آن روز صبح چلچلهها تازه از سفر دور و دراز خود برگشته
 و همه جار از صدای شادی بخش خود پر کرده بودند ... در اینجا ... در
 قبرستان البته صدای چلچلهها بگوش میرسید ولی خیلی محزون تر و اسرار
 انگیز تر مناسب تر با صحنه ای که در نظر بیننده جلوه میکرد و بسیار متفاوت
 تر از آنچه عادتاً دیده ایم .

در تمام طول جاده ... جز یک نفر دهاتی پیر و مندرس ... که آمده
 بود تا از يك چشمه کهنه و متروک ... از وسط قبرستان آب ببرد کسی بآنان
 برخورد نکرد ... این یک نفر هم خیلی غیر عادی در اینجاها سبز شده بود
 ولی ، با وجود این در تحت تاثیر محیط حرام سراها ... معلمه پیر فرانسوی
 هم حاضر نبود بدون کلاه از آن جاده گذشته باشد .

دو برابر يك خانه بسیار مجلل و سرا با پوشیده در زده های آهنین ...
 بدون شك خانه يك پاشا ... مرد قوی هيكلی پوشیده در لباس قرمز با
 طپانچه بكم و نكاهي که بسیار مشکل بود بدون احساس ترس تحمل شود
 ایستاده بود و خانها بدون اظهار يك كلمه از پهلویش گذشتند .
 دو یاسه پیچ دیگر آنها را بحیاطی رهبری کرد که از آن صدای خنده
 چند دوشیزه جوان بگوش میرسد .

در طبقه اول يك اطاق وسیع و روشن وجود داشت که صداها از
 همانجا بیرون می آمد ... مذاکرات همه بفرانسه بود مثل آنکه حاضرین
 بدینوسیله تفریح می کنند و البته آنچه گفته میشد ... آنهم در شب يك عروسی
 جز لباس و مد چیزی نبود .
 - این روسری سفید را من انتخاب میکنم .

- چطور ... نه دیگر با آن لباس طلائی خیلی مناسب نیست صبر
 کن ... سپس يك قمقمه تند خنده

... این اطاق دو خواهر شانزده و بیست ساله دختر عموهای او بود
 که دختر جوان میخواست او دیدار کاغذ مرد بیگانه را بداند ارزانی دارد .
 دو تختخواب از چوب سفید ... چند برده توری نازک و خوش نقش
 فرشهای مجلل و گرانبها اناثیه این اطاق بودند ولی قبل از همه چیز ... يك
 بی نظمی حیرت آور ... بی نظمی مسکن بادیه نشینان چشم را خیره می
 کرد ... در هر گوشه چیزی بود ... پارچه ها و اباسهائی که تازه از
 پاریس رسیده بودند ... زینت ها و جواهرات اصلی و بدلی و هزاران چیز
 دیگر از اشیاء لوکس در هر گوشه دیده میشد نشاط بی اندازه ای در اتاق
 حکمفرما بود وعده زیادی باخنده و شوخی صحبت از عروسی فردا میکردند
 راستی چه عیب دارد که وقتی صحبت از عروسی شد بگوئیم که در وسط
 راه « غنچه گل » با بی احتیاطی به دختر جوان یعنی عروس فردا گفته بود :

- علت دیر آمدن من آن بود که « بيك جوان » بدیدار عمویتان
 آمده بود و من خواستم او را از پشت در دیده باشم .
 چه حدس میزند ... دختر جوان که هرگز چشمش بجمال شوهر آئینه
 نیفتاده و فقط اجباراً به ازدواج با او تن در داده بود چه احساساتی نشان
 داد ... لابد پرسید که او چه شکل است ... چه می گفت ... چطور
 آدمی است ؟ ... چه عقیده داری ؟ ...

ولی خیر ... هیچک از اینها نبود ... در دختر جوان اکنون هیچ
 چیز مثبت وجود نداشت ... ازدواج را يك امر انجام شده می دانست و چاره
 جز تسلیم نداشت ... مثل مرغی که خواه و ناخواه دچار تیر صیاد شده باشد

بهین دلیل بجای هر گونه ابراز علاقه بانندی گفت :

- هزار بار گفته‌ام که در حضور من از (او) صحبت نکنید .

بهر حال در اتاق صحبت از عروسی بود در آنجا بدون تفاوت ... خانم کلفت و خیاط و هر کس اظهار عقیده می کرد ... وسط حرف سایرین میدوید و گاهی بی مناسبت خنده پر صدائی سر میداد .

قبل از ذکر هر نکته‌ای ... باید از این روح صمیمیت و برادری سخن گفت ... هیچ چیز در اینجا مایه تکلف نمیشد و کاش همه زنان دنیا صمیمیت را از این زنان می آموختند ... گرچه شاید شکنجه های حرم آنها یعنی کلفت و خانم را اینقدر بیکیدیگر نزدیک کرده بود .

در هر صورت ورود تازه عروس در اتاق اثر صاعقه بخشید ... یک دفعه همه بسمت او دویدند و در این لحظه هیكل سیاه پوش او در میان این همه رنگهای سفید و سرخ و آبی وضع غریبی داشت .

راستی او در شب عروسیش ... دور از منزل و با این وضع بی سابقه در اینجا چه می کرد ...

جواب این سؤال را بلافاصله پس از کندن چادر با خنده ای به فرانسوا که لابد زبان متداول حرم سراها بود داد :

- يك كاغذ ... يك كاغذی را میخواستم بشما نشان دهم .

- كاغذ ... از كجا ؟ ...

- حدس بزنید ...

- از مدیست اندرینوبل که ظهور يك مدل تازه را خبر داده است .

- نه !

- از خانم ماریون خیاط و پوست فروش که بعنوان هدیه عروسی برایت

يك جفت پوست «انگورا» فرستاده است .

- باز هم خیر ...

نیکی و نیکو کاری

یکی از صفات عالی بشر است که یزدان پاك این صفت مقدس را در نهاد انسان بلکه حیوان بودیعه نهاده و طبیعی است که از این صفت عالی سهم بزرگی به بشر عنایت فرموده است و برگزیدگان بشر را به حسنات این غریزه نرك متوجه ساخته که از ابراز نیکی و نیکوکاری خود داری ندارند و در همین زمینه است که بشر آثار مهم در عالم بیادگار گذارده و میگذارد .

بدیهی است ملت ایران از دیر زمانی صفت نیکی و نیکوکاری را منظم به ملت خود نموده و بندار نيك و گفتار نيك و کردار نيك را از زمان بهشت زرتشت پیغمبر بزرگ پارسیان دستور گرفته و نگاه داشته است چنانکه شیخ زرگوار سعدی میفرماید :

تو نیکی میکنی و در جمله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

نیز ناصر خسرو حکیم فرزانه ایرانی راجع بنیکی و نیکو کاری چنین اندرز میدهد :

بهین کاری که اندر زندگانیست نیکو خواهی بکس راحت رسانیست

در این موقع که سردی زمستان خانه های خالی بینوایانرا تهدید و افراد

آنها محکوم بزوال میکنند البته نیکوکاران متوجه هستند که وظیفه مهمی عهده

دار و نه تنها خود باید برای راحتی بینوایان مشغول کار شوند بلکه میبایستی

مسبب نیکوکاری دیگران گردند زغال یکدن دوازده ریال خانه سرد و خشک

عائله پنج شش نفری را در روز با چه مقدار هزینه گرم میکنند ؟ و برای هیزم

یکمن شش ریال چه اندازه پول باید داد تا يك خوراك شور با یا کاجینی این

عائله بخته شود ؟ پدر پیر رنگ پریده این خانواده بیش از ده بانزده ریال در

روز در آمد از حملی یا خاک روپه برداری ندارد با این در آمد چگونه این

زندگی را اداره میکنند ؟ مادر بار دار و با بچه شیرده این خانواده چط.ور

بدن اطفالش را از سرما میپوشاند و شکم آنها را سیر میکند ؟

نیکوکاران - وضعیت این قبیل خانواده ها را نه فقط در عالم خیال

بلکه با يك گردش بجنوب شهر باید مشاهده کرد و بچشم دید و يك قدم کوچک

برای آسایش آن بیچارگان برداشت تا وقتی جلو بخاری الكتریك با تمام

وسایل استراحت در خانه مان نشسته ایم اگر بر حسب اتفاق روزگار آنان را

با زندگی خودمان مقایسه کنیم - زیاد پیش وجدان و خدای خود خجل و شرمنده

نباشیم .

انجمن خیریه کانون بانوان در حدود توانائی در صدد تهیه وسایل برای این

قبیل خانواده ها میباشد اما این نوع کمک ها باید اجتماعی بوده تا مفید واقع شود و نیکوکاران میتوانند متفقا این خدمت را بطور شایسته انجام دهند نه متفردا ؟

کانون مامائی که از اول شهریور ماه بهمت یکمده از بانوان و دوشیزه گان دیپلمه مامائی در کانون بانوان تاسیس و تشکیلات آن روی کمک های مخصوص اطلاعات مامائی در باره بینوایان است در برنامه خود چنین مقرر داشته است که در هفته چند روز يك عده از بانوان مامابجنوب و مشرق شهر میروند و اگر در آنجا ها زنان بار داری یافت شوند بهر بضاعه ها هدایت یا در منازلشان بوضع حمل آنها کمک نمایند - آن خانمهای جوان و حساس در گزارش هفته گذشته چنین حکایت کردند ؛ که در چندین مسکن بدون سقف خانواده های فقیر بی بالا پوش و اطفال زخم دار و مریض دیده اند که مشاهده آن بینوایان برای ایشان سخت بوده و باور کنید که هر کدام از آنها گذارش خود را بجدی مؤثر بیان کردند که شنوندگان را بریشان خاطر نمودند و خانمهای مذکور در حدود توانائی خود کمکهای بآنها کرده اند - اما کفایت کی دهد این کمکها به بیچارگی آنان ؟ در پایان گفتار تذکر میدهم - اگر مردمان نیکوکار لباس بچگانه و یا اثاثیه متروک بخواهند باین قبیل اشخاص برسانند مسکن است بکانون بانوان مراجعه کنند و بوسیله همین بانوان آدرس آنها را بگیرند و این کمک بسیار مؤثر را در این موقع سخت و سرما خود بشخصه بنمایند .

دبیر خانه کانون مامائی روزهای دوشنبه در سالن کانون بانوان منعقد میباشد و برای راه نمائی بنیکوکاران حاضر است .

زن = مادر

تو زر را پرستش کن - من زن را چونکه مادر است
زن مولد کودک ، کودک - تکيه گاهش مادر است
زن جاهل در جهنم - بهشت زیر اقدام مادر است
زن مسرف ، مهمل - بانوی صرفه جو مادر است
زن بی نظم ، نامرتب - منظم و مقید مادر است
زن ترش رو غمگین - شادمان و خرسند مادر است
تو بت را پرستش کن - من مادر دانشمند را

مکاتب وارده

بقیه از شماره شش

بقلم آقای دکتر میر دامادی

باثبات رسیده است این موضوع خود دارای مضار و زیان بسیار است . اصولا تعدد زوجات یکی از اعمال غیر طبیعی و منطقی بشر است و بهیچ عنوان از نقطه نظر تامین احساسات شهوانی و حیوانیت دلیل و منطقی ندارد زیرا اگر مرد بیهانه نداشتن تعداد زیاد اولاد بچنین کاری اقدام کند چنانکه میدانیم زن نیز خواهد توانست حدا کثر در حدود بیست تن اولاد داشته باشد در صورتیکه عملا نگاهداری اولاد از ۲ بیلا کار مشکل است آنها هم برای طبقه توانگر ولی طبقات دوم و سوم زحمت خواهند توانست در نگاهداری حتی از یک اولاد بیلا بخصوص در تامین بهداشت کودکان اقدام شایسته ای بعمل آورند .

بعقیده نگارنده تعدد زوجات از روی شهوت رانی محض بوده و در برابر زبانهای کاملا واضح آن هیچ منطق و دلیل قابل قبولی نمیتواند داشته باشد . یاد دارم وقتی در پاریس پس از آنکه برفسور آزمایش لازمه را از من نمود سؤال کرد اهل چه مملکتی هستم ؟ جواب دادم از ایرانم باطمینان و تمسخر مخصوصی قضیه مجاز بودن تعدد زوجات را برخ من کشید وضعیت حرم سراهای خاور نزدیک را بیان آورد - از آنجائیکه در این قبیل موارد حس وطن پرستی و تعصب ملی بطوری در انسان برانگیخته میشود که انصاف را از دست میدهد منم بغلط برداشتم و بیچاره دکتر را بدین استدلال که خود خلاف آنرا معتقدم و باطل بودن آنرا در زیر خواهم نگاشت قانع نمودم

استدلال من این بود که چنانکه تجربه و عمل نشان داده است - اغلب حتی مردهای بسیار ساده و نجیب هم از معاشرت با زنانی غیر زن خود دست بر دار نبوده و غالباً دست از پا خطا کرده و خواهی نخواهی از زن غیر مجاز خود دارای اولادی میگرددند که بدبختانه قوانین امروزی ممالک متمدنه از باز شناختن قانونی آنها خود داری مینمایند و بنا بر این کودک حرامزده حق داشتن اسم وارث پدر را نخواهد داشت بطوریکه میتوان او را بدبخت به تمام معنا دانست بدین جهت قوانین اسلامی برای رفع عیب این ضعف نفس و یا این لغزش غیر قابل اجتناب مردان (که مسلما بر ضرر کودکان بی گناه است) چاره ای برای رفع آن اندیشیدند و آنرا از صورت خلاف قانون بیرون آورده و قانونی ساخته است تا بدین وسیله هر بچه بد دنیا آید هم حق ارث و هم حق اسم از پدر تصادفی داشته باشد .

چنانکه در بالا عرض شد این استدلال برفسور عالی مقام فرانسوی را بکلی قانع ساخت بطوریکه واقعا بدیده تحسین بقانون اسلامی نگر بست ولی نامبرده ملتفت نبود که مثلا اگر دزدی در مملکتی شایع باشد نمیتوان آن را بدین دلیل که غیر قابل اجتناب است مجاز دانست و برای آن شروطی قائل

گردید ،

اگر دلیل کمک بتکثیر نفوس را بهانه قرار داده بگوئیم که دین اسلام نیز بدین ترتیب خواسته است گوینده لا اله الا الله را زیاد نماید تجربه و احصائیه امروزی نفوس ممالک اسلامی نیز آنها را کاملاً باثبات میرساند زیرا بطوریکه خود شاهدیم امروزه ممالک مسیحی یعنی آنهاستیکه تعدد زوجات برایشان کاملاً حرام است دارای ده برابر جمعیت اسلامی میباشد .

آیا با این وضع نباید هر چه زود تر قوه مقننه ما آخوند مآبی را کنار گذارده تعدد زوجات را که یکی از بزرگترین فجایع بشری است بیک مرتبه از میان بردارد ؟ اقوی دلیل اینکه اینکار باید متروک شود همانا عدم استطاعت مرد در اجرای عدالت بین دو زن است که خود خارج قانون تعدد زوجات بر طبق دستور اسلام میباشد .

۴- فسخ بکطرفی معامله یا طلاق - بدیهی است نتیجه مجاهدات ناقص ما در پیدا کردن همسر و نتیجه انتخاب چشم بسته طرفین قانون غلط دیگری است که آنها میتوان طلاق نامید خوانندگان گرامی تصور نکنند که نگارنده منکر طلاق بوده و معتقد است که زن و مردی که از روی غفلت و عدم مطالعه بعقد قرار داد وزندگی اقدام نموده اند بایستی تا آخرین دقیقه عمر دچار بدبختی باشند خیر . اگر من آنها قانون غلطی تعبیر مینمایم بدین دلیل است که به همان وضعی که ازدواج برضی طرفین انجام میشود بایستی طلاق هم بکطرفی وجود نداشته و از روی دلایل منطقی انجام گیرد نه از روی منافع شخصی در کشور فرانسه امروزه باین طرز معمولست که قبل از ازدواج در محله زن و مرد از طرف شهرداری اعلانی منتشر میشود که فلان آقا و فلان خانم قصد ازدواج دارند و در صورتیکه کسی باین عمل اعتراضی داشته باشد میتواند ده روز یعنی قبل از قرار عقد بشهررداری اطلاع دهد - این موضوع ابدا در کشور ما مراعات نگردیده و ممکن است زن شوهر داری با مرد دیگری ازدواج بنماید و بعکس مرد زن داری بازدواج با زن دیگری اقدام ورزد .

در مورد طلاق نیز قوانین آنها با نهایت مطالعه و از روی عقل سلیم و منطوق وضع شده در صورتیکه قوانین ما بدون حتی کوچکترین تفکر و تعقل تنظیم گردیده است .

قوانین امروزی ازدواج و طلاق اروپا در صورتیکه یکی از طرفین ازدواج بملی تصمیم بطلاق یا فسخ قرار داد از دواج را داشته باشد ایجاب مینماید که زن و مرد مدت سه ماه از یکدیگر مجزا زندگانی کنند تا اگر علت تصمیم طلاق سطحی و موقتی از قبیل عصبانیت آنی - نزاعهای خانوادگی وغیره باشد در اثر این جدائی موقتی اصلاح گردیده و طرفین آشتی مینمایند

در صورتیکه پس از سه ماه جدائی علت اختلاف بر طرف نگردید و طرفین یا طرفی در اجرای تصمیم طلاق خود با فشار باشند میتوانند دلایل خود را برای محکمه صالحه اقامه نموده و تقاضای صدور حکم طلاق بنمایند و در این صورت بهمان وضعی که شهر داری و یا هر محکمه صالح دیگری قرار داد زنا شویی آنها را صادر نموده پس از استماع دلایل طرفین و پس از آنکه آنها را بوسیله نصیحت بادامه زندگانی با یکدیگر توصیه نموده و به نتیجه نرسید حکم طلاق را صادر نموده آنها را آزاد خواهند نمود .

آیا از عقل سلیم بشر دور نیست که مرد بطرز غیر منصفانه ای و به محض اینکه مثلاً در اثر علت جزئی عصبانی گردیده فوراً طلاق همسر خود را آنها بطور مستبدانه ای انجام بنماید ؟ آیا مردان بی انصاف و دوراز وجدانی پیدا نمیشوند که فقط بمنظور شهوت رانی خود و برای آنکه زن وجبهه تر و یا جوان تری را پیدا کرده اند زن خود را با اجرای یک صفحه طلاق نامه بک مدلت و بد بختی بنشانند ؟ آیا اگر زن یا مرد علت و یا علل نامشروعی برای اقدام طلاق همسر خود نداشته باشند مانعی خواهد داشت که این دلایل را در مقابل محکمه ای اقامه نموده و با قضاوت منصفانه محکمه نامبرده قرار داد خود را لغو نمایند ؟

این مسئله کاملاً بتحقیق رسیده که قوی دست تمدی به ضعیف دراز خواهد نمود و آیا در صورتیکه اختیار طلاق مطلقاً بدست مرد باشد در باره موارد جور و ستم که به همسر ضعیف خود روا خواهد داشت و او را بدون دلیل مهمی تسلیم زندگانی سختی که پناه گاهش اغلب فحشا خواهد بود نمود چه چاره ای باید کرد .

مقننین قوم « نمایندگان مجلس شورا » مسئولین اجتماعی خوبست در این موقع که بشر بهترین قرون ترقی و تعالی خود یعنی قرن بیستم را می مینماید اندکی بخودآمده و بسود این جامعه بد بخت در قوانین ازدواج و طلاق تجدید نظری بنمایند

ما از طرف بانوان روشن فکر از آقای دکتر محمد میردامادی . . . و نیز از طرف زنانیکه زهر مهالك طلاقیهای بی مورد و بنیان کن را چشیده اند از نگارش این مقاله و نکات حساسیکه در آن گنجانیده اند تشکر مینمایم - این حقیقت گویی از یک مرد بسیار قابل تقدیر و امید واریم مقننین ماعطف توجهی بدو موضوع مهم « تعدد زوجات و طلاق یک طرفی » بفرمایند -

یکی از شاهکارهای دانشمند فرانسوی «ویکتور هوگو»

کودک شاهکار طبیعت و نمونه صنعت با عظمت خداست

این موجود قشنگ دلربا از بیچه گی بزرگ است - مریمان او نه فقط بایستی او را پرستاری بلکه باید پرستش نماید و بهترین زندگی که مقدر پدر و مادر است برای طفل خود مهیا سازند و بدانند که تربیت یافتن میان زندگی مرتب و عالی سبب بزرگواری طفل است .

منکه ویکتور هوگو هستم پسر سرتیپی بودم در طفولیت باغی منزل بود که طعنه به بهشت میزد هم بازی من مرغان خوش آواز قیمتی بودند - گوش من در ایام کودکی يك حرف رکیک نشنید صدای برهم خوردن برگ درختان - چه چه بلبلان - وزش باد همه آنها با هم قوه شنیدن مرا نوازش میکردند - بوی لطیف گلپای قشنگ شامه مرا تقویت مینمود دیدن منظره طبیعی و مصنوعی باغ بقوه دیدن من کمک میکرد - ذائقه من از غذاها و شیرینی های مطلوب هر روز سلیقه نوی بخورد میگرفت - پوست بدن من از شستشوی مکرر و بموقع و تماس با پارچه های لطیف حساس تر میشد .

استاد من دانشمند بزرگواری بود که دوره آموزگاری و استادی را طی کرده متقاعد شده بود و من در زیر نظر و تربیت او بودم

از همه مهم تر پرستار من خانمی بود چهل ساله تحصیل کرده خانه دار آشنی خیاط و به منتهای درجه با سلیقه و نقش های خودش را در میدان زندگی هر کدام را بنوبت خود بنحو اکمل بموقع اجرا میگذاشت و در عین حال پیدا بود که هیچ فکری جز تربیت من در مغز خود ندارد - این خانم مانند پروانه که عاشق شمع است در اطراف من پرواز میکرد و در نشان دادن خواص اجسام اطراف من دقت تمام داشت

بخاطر ندارم که در دوره طفولیت مریض و بستری شده باشم ولی یاد دارم که برحسب اتفاق ناگواری «در بین مسافرت» شبی را به ناراحتی بسر بردم آنشب تا صبح هروقت چشم گشودم تنها کسی که در بالین من نشسته و بصورت من نگاه میکرد همان خانم پرستار بود باور کنید محبتی که از چشمهای

اودر آن شب حس کردم از هیچ چشمی حس نکرده ام .
در صورتیکه در زندگی جوانی مجبور بودم عشقهای دروغینی را بپذیرم و خودم نیز با بست بآن محبتها شده ولی میتوانم بجرات بگویم :
عشق و محبت حقیقی همانا عشقی بود که از نگاههای مخصوص آن پرستار مهربان بقلب من سرایت میکرد
شخص با عاطفه و بزرگواری پرستار من - بدانید «مادر من بود» که بود
مادر من «

در دنبال این داستان ویکتور هوگو اشعاری میگوید که ترجمه آنها بدین قرار است :

ای زمین ساکت باش - ای آسمان آرام بگیر - باد بی صدا شو
برگهای درختان برهم نخورید - ستارگان چشمک نزنید - مرغان از پرواز و آب جوی از جریان خود داری کنید - همه همه ساکت باشید چونکه کودکی خوابیده و مادری با صدای ظریف خود گوش او را نوازش میدهد - مادر چه میگوید :

« بخواب ای کوچولوی عزیزم که محتاج استراحتی - امروز راحت کن جان من که فردا میباید آماده کار باشی - مطمئن باش که خدا حافظ توومن تکیه گاه توام من برای خدمت تو آماده و پدر برای تو خرج میکند بخواب فرزند من - بخواب که در پس این شب تاریک صبح روشنی داری امروز تو طفلی و فردا مرد بزرگی خواهی شد - امروز من مسئول تو و فردا تو مسئول دیگران خواهی بود»

«ویکتور هوگو»

زندگی هنر

قرار بود از آشنی خانه صحبت بکنم .

بله آشنی خانه یکی از مکانهایست که سلامت مزاج افراد خانواده مربوط بنظافت آن میباشد - در شهرهای مدرن اروپا که تمدن واقعی را از حیث نظم و ترتیب دارا میباشد - بقدری آشنی خانه ها تمیز و مرتب و از نقطه نظر فنی بجای خود ساخته شده که در هر فصلی اغلب اوقات افراد خانواده ها روی میز آشنی خانه بطور خودمانی غذا میخورند .

منهم با وجودیکه از تقلیدات خشک بدم میآید - چون موفق شده ام يك آشنی خانه جمع و کوچک ولی قشنگ مطابق حفظ الصحة داشته باشم - از این کار اروپاییها تقلید می کنم .

هروقت شوهرم مهمان است یا در سفرهای کوچک دنبال کار اداریش می‌رود - فوراً خودمانی می‌شویم و بچه‌های عزیزم را روی میز آشپزخانه خوراک می‌دهم - و بچه‌ها چقدر این تغییر وضع را دوست دارند - من بیشتر میل دارم مخصوصاً دخترم متوجه این نکات باشد که آشپزخانه ناچه اندازه تمیز است که خوراک خوردن در آن مفرح می‌باشد آشپزخانه من در گوشه شمال شرقی عمارت ساخته شده است و پنجره بزرگی رو بجنوب و یک پنجره دیگر رو بمغرب دارد در زمستان از صبح تا شب آفتاب گیر است - ولی در تابستان پنجره غربی را با پرده کلفتی محکم می‌بندم و از آفتاب گرم‌کننده محفوظ می‌ماند .

مفتخرم که از ذوق و سلیقه مهندس جوان ایسائیه‌ای که نقشه آشپزخانه مرا کشیده و بارعبات حفظ بهداشت و دقت فنی قسمتهای دقیق خانه مرا مهیا کرده است سیاستگرایی کنم و همان مهندس است که اینک نقشه آشپزخانه را تقدیم خوانندگان می‌کنند - بادقت آنرا ملاحظه فرمائید و بعد باتوجه کامل توضیحات لازم را بقلم مهندس نقشه بخوانید .

اکنون گوش کنید من چطور این آشپزخانه ظرف را نظیف نگاه می‌دارم :
اولاً در آشپزخانه من کلید دار - وهمانطوریکه از اطاق خوابم محافظت می‌کنم - آشپزخانه هم زیر نظر من است و جای بیتوته و کثافت کاری مستخدمین نیست و در موقع بخت و بز خودم ناظر کار آشپز می‌باشم - یک قطره آب به زمین آشپزخانه نمی‌چکد و یک لک روی میز و سکوی کاشی کاری آن دیده نمی‌شود .

گنجه ظروف مسی همیشه از تمیزی برق می‌زند .

حواله ظرف خشکان هر دو روز یک دفعه شسته میشود - دست گیره های آشپزخانه چند جور اند دو بالشنگ کلفت و بزرگ برای برداشتن دیک های بزرگ و هردو آنها باربسمان محکمی بهم متصل اند - ازهم من قبیل دست گیره‌ها نازک و ظریف تر برای گرفتن ظرفهای کاشی نشکن و آلومینیوم و غیره دارم .

بعلاوه دستمال های بالنسبه کلفتی برای گرفتن دسته ماهی تابه و باروغن داغ کن تهیه کرده‌ام و همه اینها روی میخ های جداگانه ای توی گنجه ظروف آویزانند .

حواله بزرگ دیگر بالای دست شوئی آویزان و جا صابونی زیر آن قرار دارد .

گنجه ظروف چینی بالعالی طرف احتیاج آشپزخانه با قالبهای شیرینی پزی جداگانه جا دارند .

یخچال که یکی از واجبات است در گوشه آشپزخانه نزدیک چاه ظرف شوئی توی دیوار ساخته شده بسیار رضایت بخش است این یخچال از لحاظ فنی کاملاً مطابق یخچال های ساخته شده باچوب آهن سفید میباشد که امروز هر کدام از آنها دوسه هزار ریال ارزش دارند .

ولی من ربع این قیمت را هم خرج نکردم - هرز آب آن بالوله ای چاه مجاور می‌رود و براناب بهتر بخ را نگاه میدارد .

سه طرف یخچال رف های بهن و باریک باسمنت ساخته شده که شیشه های آب صاف شده و مشروبات روی آنها جا دارند یک مخزن کوچک آب هم در یک گوشه آن از آهن سفید ساخته شده که از بیرون شیردارد و در آن آب جوشیده میریزم و همیشه آب جوشیده سرد شده برای شستن کاهو - سبزی خوردن و میوه جات حاضر دارم - زمین آشپزخانه بعد از اتمام پختن هر غذا با آب و صابون و جاروی مخصوص که از موی اسب درست کرده‌ام شسته و با دستمال کرباس خشک میشود تا خاک و گلی که بوسیله کفشها با آنجا حمل شده برطرف شود .

قسمت لوله کشی و ظرف شوئی را بقلم مهندس فنی می‌خوانید .

اغاب صبح های سرد بچه‌های عزیزم و خودم در آشپزخانه ناشتائی را صرف می‌کنیم ولی مهمان عزیز «شوهرم» که هنوز پیش او رودر بایستی دارم همیشه سینی ناشتائی اش جلو تختخواستش گذارده میشود .

اکنون نان چائی ماهی دارلدبندرا که امروز صبح با آن ناشتائی کردیم برای شما شرح می‌دهم :

نان ماهی دار برای چای

جنس	مقدار	طرز عمل
آرد گندم سفید	۲ کیلاس	سفیده تخم مرغ را جدا میزنم
کره	یک سیر	تا کف شود زرده را نیز جدا میزنم
شیر	یک کیلاس	تاسفید شود و آنها را با شیر مخلوط می‌کنم .
تخم مرغ	۲ دانه	کره را آب کرده توی آنها
گوشت ماهی سفید	۳ سیر	میریزم مغز گردو را خرد کرده مخلوط
پیاز	یک دانه	می‌کنم ماهی را با آب جوشانده
نمک میوه	یک قاشق مرباخوری	می‌گذارم سرد شود استخوان کشیده
مغز گردو	یک سیر	گوشت آنرا خرد می‌کنم .
نمک	یک قاشق مرباخوری	

پياز را رنده کرده همه را مخلوط می کنم آرد را با الك روی آنها ریخته نمک میوه و نمک خوراک را هم اضافه کرده و خوب هم میزنم و مایه نان باید مثل خمیر بالنسبه شلی باشد .

قالب كيك پزی را با کمی روغن چرب می کنم روی آتش میگذارم تا داغ شود کاغذ زیر و دور ظرف گذارده مایه را میریزم و توی فر در حرارت کافی یکساعت میگذارم و مغز آنرا امتحان می کنم اگر بخته شده بر میدارم و گرم گرم بییز میبرم - اغلب روزهای جمعه و یا عیاد آنرا درست می کنم تا شوهر و بچه هایم بی اندازه خوشحال بشوند این نان را هر دفعه با ماهی تمیزم در موقع گرمی هوا بجای ماهی سه سیر پنیر تبریز اعلی خرد کرده مخلوط می کنم و بسیار خوب میشود - با امید دیدار .

قسمتی که مهندس مربوط راجم به آشپزخانه نوشته بود بعلت کمی جا آتیه درج میشود - نیز گراور آشپزخانه بعلت حاضر نشده در شماره هشت چاپ خواهد شد -

قضاوت کنید

رشوه دهنده یا رشوه گیر - گناه کدام بزرگ

تر است ؟

حکایت سوم

حالا قضیه مقررات ادارات ، حتی نزد مستخدمین جزء را بشنوید :
خانم محترمی ، را از یکی از ادارات قضائی احضار میکنند خانم که نزاعی با کسی نداشته بریشان خاطر میشود ولی بنام احترام بقانون سر وقت آنجا حاضر شده و بترتیب زیر با پیشخدمت اطاق وقاضی مصاحبه میکند :
خانم - این کارت را ببرید و بگوئید مرا خواسته اید حاضرم ، پیشخدمت کارت را گرفته و با پیا میکند -

خانم چرا نمیبرید ؟

پیشخدمت - آخر خانم کارت بردن مقررات دارد .

خانم - (باخونسردی) - بعد از انجام کار - مقررات انجام میشود -

قاضی - خانم را شناخته و با احترام از او میپرسد چه فرمایشی دارید

خانم ؟

خانم - عرضی ندارم شما مرا احضار کرده اید .

قاضی - گمان نمیکنم - ورقه را نگاه میکند و پرونده را میخواهد -

معلوم میشود در اسم اشتباه شده است .

خانم - برآشفته میگوید - این چه وضعی است بکفته است خیال مرا

ناراحت کرده اید در همین وقت که موقع کار من است مجبوراً اینجا آمده ام

بالاخره معلوم میشود اشتباه شده است .

آیا برای کار اداری دقت بیشتری لازم نیست ؟

قاضی - حق با شما است خانم معذرت میخواهم .

خانم - هنوز تمام نشده حالا که بیرون میروم تازه گرفتار پیشخدمت شما

و پرداخت مقررات !!

قاضی - نوکر اداره ؟ غلط میکند بزیند توی دهنش .

خانم - همین اجازه را میخواستم و خارج میشود - مستخدم دنبال او را

گرفته تا وسط حیاط میدود .

خانم - خانم مقررات را فراموش فرمودید ؟

خانم بر میگردد در مقابل نوکر میایستد سیلی سختی تاز او میکند .

نوکر در عوض مقررات صورتش را گرفته و بی سروصدا بر میگردد .

آیا در این مورد نوکر مقصر است یا آنهائیکه اسکناس را زیر کارت

میگذارند و بدست او میدهند - تا راه رسیدن خدمت وزراء - امرا - و کلا -

قضات - رؤسای ادارات و هر کس طرف احتیاج آنها است پیدا کنند ؟

افسوس يك عده اشخاصیکه از رشوه دادن بهره میگیرند در مقابل

کسانیکه راه رسیدن بمقصود را از طریق رشوه میدانند ، يك - برصد هستند

ولی همان عده معدود هم آخر الامر در همین دوره که « زندگی ماروی اصل

رشوه قرار گرفته » بحق خود رسیده و میرسند و رشوه خواران در مقابل

یا فشاری آنها کم خنم کرده اند و همان رشوه گیران بانظر احترام آنان

نگاه میکنند .

در موقع انتخابات دوره چهارده از شخص موثق شنیدم - یکی از آنهائی

که متجاوز از پانصد هزار تومان برای وکالت رشوه داده و بمقصود نرسیده

بود در حضور جمعی بعد افراط فحش و ناسزا بیک رشوه گیریکه حضور داشت
نثار نمود - شخص رشوه خوار با خنده و شوخی بوی گفته بود .

« شوخی نکن شانس تو نیاورد والا ما کوتاه نیاوردیم - در دوره آینده
شما چرب ترش کن ماهم تند تر میرویم تا هر دو موفق شویم »

با تمام این تضایا و هزاران نظیر اینها که جزو لاینفک زندگی روزانه
کنونی شده است ما اینطور قضاوت میکنیم اگر « دادنی » در بین نباشد دستی
برای « گرفتن » دراز نمیشود اکنون هم ضرر را از هر جا بگیریم منفعت
است و مبسود که شروع کنیم به ندادن رشوه و معتقد باشیم که در پرهیز از
اینکار خدا بیا کمک خواهد کرد و بهتر بحق خودمان میرسیم .

در پایان این گفتار از مدیران جراید و صاحبان قلم تقاضا میکنیم هر
کدام با ما هم عقیده هستند در این زمینه قلم فرسایی کنند البته :

اثری در گفتن هست که در گفتن نیست »

جلو گیری از مرض مقدم بر معالجه کار پرستار مهم تر از کار دکتر است

در فصل زمستان و هوای سرد . اگر رعایت مراتب زیر بشود مرض
نمیاید تا محتاج بمعالجه باشد :

۱ - در اوقات سرد - بانوان - آقایان و کودکان با سر و گردن و سینه
باز از خانه بیرون نمیروند .

۲ - موقعیکه از اطاق خارج میشوند لباس اضافه خواهند داشت و در
وقت بیرون رفتن از منزل بالا پوش گرمتری بدان اضافه میکنند که کاملاً
گردن و سینه را بپوشاند

۳ - شب های سرد از بیرون ماندن احتیاط میکنند .

۴ - در سردی هوا کمتر درشکه سوار میشوند - و حتی المقدور به
پیاده روی راغب ترند - چونکه در حرکت در حرارت تولید میشود .

۵ - در گرم بودن پاها از حیث پوشش دقت میکنند و از پوشیدن
کفشهاییکه بیا رطوبت میدهد خود داری مینمایند - نیز جوراب پشمی را
برای زمستان انتخاب میکنند .

۶ - اگر اطاق مسکونی را بخاری گرم میکنند - درجه معین آن از

۱۵ کمتر و از ۲۰ بیشتر نباشد تا مطابق بهداشت بشود .

۷ - از اطاق گرم « درجه ۲۰ » ناکه از در هوای سرد نمیروند و اگر
درجه خارج - صفر باشد میدانند که برای ربهها خطرناک میباشد .

۸ - اطقهائیکه در و پنجره آنها محفوظ نیستند و کرسیهای داغ در
آن گذاشته و نیم بدن را در حرارت ۵۰ - ۶۰ درجه و نیم دیگر را در هوای
سرد میگذارند بانوهای خانه دار میدانند که بطور حتم خالی از ضرر نیست
و همیشه رعایت این موازنه را خواهند کرد که در و پنجره باید محفوظ باشد
تا سائین در کوران هوای سرد واقع نشوند .

کار پرستار مهم تر از کار دکتر است

با لیل اینکه دکتر تشخیص مرض داده دستور میدهد - و میروند - اما
پرستار دانشمند (که بانوان خانه اند) مواظب نکات زیر میباشد :

۱ - دستورات دکتر را هر يك بموقع خود انجام میدهند -

۲ - در غیبت دکتر حرارت بدن مرض - تلن مزاج - ترتیب ادراک
خواب و خورا کش را یاد داشت کرده باستحضار دکتر میرسانند .

۳ - در اجرای دستور دکتر گوش بتمایلات مرض نداده با ملائمت و
مهربانی مرض را قانع و مطیع میکنند .

۴ - ارضیائی شدن مرض جلو گیری و اطلاعاتی از مرض او بمرض نمیدهند -

۵ - مریضهای تب دار را از صحبت زیاد کردن یا شنیدن منع میکنند و
اطراف مریض را خلوت نگاه میدارند .

۶ - هنگام شب از حال مریض غافل نشده مراقب او هستند - چه بسا
امراض در شب شدت دارد و مریض محتاج بکمک است :

۷ - مریضیکه عرق میکند لباس و ملافش را بطوریکه سرمانخور دعوض میکنند .

۸ - در موقم سرما هوای اطاق مریض از ۱۸ کمتر مضر و موقم خود
روزی چند بار هوای اطاق را تازه میکنند - اما با دقت باین نکته که مریض
در جریان هوا واقع نشود .

۹ - مریضیکه بغذایی میل آند و باید غذا بخورند بوسایل زیر آنها را
باشتها میآورند :

۱ - غذا را خوش صورت ترتیب میدهند - کم در ظرف مریض میریزند
و از طعم و مزه غذا خیلی تعریف میکنند .

۲ - ظرف غذا از جنس بلور یا چینی قشنگ و ظرفی بوده دستمال سفره
تمیز اتوزده برای مریض میگذارند و قاشق و چنگال بسیار تمیز و ظرف بکار میبرند .

۳ - گلردان ظرف با گل قشنگی در سینی غذای مریض جامیدهند در اقع
تشریفات غذا زیاد ولی مقدار غذای مناسب مریض را کم باو نشان میدهند تا مریض
حریص شده باز تقاضای مقدار دیگر بکنه و بدین ترتیب غذای کافی بمریض میخوراند .

نامه وارده از اصفهان

آقای محمد علی اولیا مدبر داخلی روزنامه صدای وطن شرحی با باره مجله زبان زنان فرستاده که خلاصه آنرا از نظر قارئین محترم میگردانیم. آرزوی زبان زنان اینست که مقالات وارده را عیناً و با همان روش تحریری نویسندگان درج کند اما به علت کوچکی مجله و کم بودن صفحات آن بد بختانه نمیتواند آرزوی خود برسد - نیز عقب افتادن درج نگارشات را خوش ندارد. بنا بر این ترجیح میدهد که اصول مطالب را انتشار دهد ولی بتعویق نیافتد

آقای محمد علی اولیا بعد از اظهار ملاطفت نسبت به مجله زبان زنان که کارکنان آن موظف بسپاسگذاری هستند چنین مینگارند:

دوشیزه گان و جوانان کشور بخوانند

ای جوانان منم مانند اکثر شما بامر ازدواج و داشتن يك همسر مناسب با اخلاق و شرفیات خود علاقه مند بودم و بیش از شما هدف خود را تعقیب ولی در شما چه پنهان تا مدتی به علت تظاهرات فزون از حد و من در آورهای زنانه، از انجام مقصود خویش باز ماندم و این امر مقدس زمانها بتعویق افتاد - ببخشید نمیخواهم سرگذشتی در این باب برای شما بنویسم و از خاطرات خود قلم فرسائی کنم بلکه لازم میدانم شما کسانی که تا کنون موفق بازواج نگردیده و در اثر اشکالات فراوانی که در این راه برای خود میپندارید از بار ازدواج شانه خالی کرده اید آگاهتان ساخته عرض کنم که امر ازدواج عدلی است که خدا و بیغمبر در آن تاکید فرموده چونکه باعث ایجاد نسل های آینده کشور میگردد و همچنین میخواهم از تجربیات تلخ و شیرینی که در این باره بدست آورده ام شما را مستحضر سازم اکثر جوانان بمجرد اینکه پیشنهاد ازدواج بآنها میشود بلا درنگ صحبت از تشکیل مجالس و جشنهای عروسی با هزار گونه لوازم تزیین و اقسام اطعمه و اشرافه و مجلس آرائیها بمیان میکشند و این تشریفات را برای دعوت کردن عزیز ترین دوستان و آشنایانشان نه يك شب و نه دو شب بلکه چندین شب میخواهند ادامه دهند و چون وسائل آنرا ندارند از امر مقدس ازدواج صرف نظر میکنند اینگونه افکار و این آرزوهای زیاد جز عدم موفقیت در منظور مقدس نتیجه ای ندارد و اگر هم صورت وقوع حاصل کند جز بیچارگی و از هستی ساقط شدن ثمری نخواهد داشت علاوه ممکن است باعث زنجش و انتقاد

هم بشود و بجز يك نوع زحمات طاقت فرسا و تحمل ناپذیر خاطرات دیگری برای شما باقی نخواهد گذارد اگر میخواهید يك زندگی آبرو مند بی آلابش داشته باشید و بایک همسر موافق حال و مناسب با اخلاق خود زندگی نمایند گوش فرا دهید تا برای شما بگویم از هر گونه اقدام و رفتاریکه سایرین یعنی آنهاست که در اثر مکیدن خون مردم و از نتیجه استفاده از مقام و عظمت خود بمنظور تظاهرات و ربا کاری برای عروسی نور چشمهای خود روا میدارند بهرهزید و خلاصه بیالا دست خود نگاه نکنید فلان حاجی زاده یا تاجر زاده یا پسر وزیر و امیر اگر چنین جشن ازدواجی فراهم کرده شما پیرامون تقلید آنها نروید زیرا که این فکر غلطی است و شاید وضع مالی شما بطور اجازه ندهد - پس باید از انتخاب همسر و از داشتن يك روزگار خوش و شیرینی صرف نظر کنید؟ نه!

این سیار جای نهایت تأسف است و از عقل و منطق هم دور میباشد اما در باب انتخاب همسر در اینجا باید اعتراف کنم دوشیز گانی که امروز در کشور ما تحت تعلیم و تربیت قرار گرفته و بعقیده خود شان برای پرورش نسلهای آینده آماده میشوند متأسفانه بیشتر پیرامون اصول ظاهری میگردد و شاید خودشان آنرا تمدن میدانند ولی برای يك جوان ناموس پرست که میل دارد در تمام ساعات شاه روز از حضور همسر جوان خود محظوظ گردد این فکر سخت و ناگوار است.

دوشیز گانی که علاقه مندید از فلان هنر پیشه با پای لخت عور بدون جوراب و با يك پیراهن تا يك وجب بالا تراز زانوهای خود برای تظاهرات چلف و بی معنی یا جلب انظار تقلید کنید بدون رودربایستی باید از فکر و عقیده شما تنقید کرد و حتی الا امکان باید سعی نمود که اینگونه افکار از ذهن شما خارج شود

البته دوشیز گانی که تربیت و اخلاق بسندیده دارند آنها را باید تشویق و ترغیب نمود و هنگامیکه با يك جوان آراسته وارد مرحله زندگی شدند میباید از اخلاق و تربیتی که آموخته اند استفاده کنند - همانطوریکه در آغاز مقاله نوشتم منم بد داشتن يك همسر موافق بدین معنی آرزو مند بودم ولی بد بختانه چون توطئه هایی در کار بود منظور من عکس عملهای غربی ببخشید که خدا نصیب شما جوانان نکند

قطماً هر جوانی آرزو مند است شريك زندگی او بیک دوشیزه تحصیل کرده با هنر خانه دار - علاقه مند بشوهر بوده باشد و نگارنده هم کمال علاقه را بوجود چنین همسری داشتم باز هم از شما چه پنهان نه تنها این آرزوی من عملی نشد بلکه صد در صد آنچه را از آن تنفر داشتم برسم

آمد و البته دلاله ها و راویان زنانه سبب این بد بختی من شدند خلاصه يك زن پشت گوهی خرافات پرست و بی هنر نصب من شد
این نکه را منذر میبشرد که دلالان در موقع خواستگاری جملات بسیار فریبنده از صفات محسنه خانم حکایت میکنند که شما يك دل نه صد دل عاشق يك چنین زنی میشوید - اما بیچاره و درمانده آن کسیکه میبیند نه تنها آن جملات برای فریب شما بکار رفته بلکه در وجود ایشان هست آنچه را که شما متفردید !! ای جوان عزیز این مختصری بود از مفصل ، در انتخاب همسر چشم خود را باز کنید و گول نخورید تا سر نوشت من دچار نشوید
اما ناگزیرم که خدا را شکر گویم از اینکه تاکنون موفق شده ام همسر خود را تربیت نمایم اینک بشما توصیه میکنم که فکر دلال - دوست و رفیق زن انتخاب نکنید بلکه در نهایت پاکي و صمیمیت وقتی موجبات خانوادگی موافق دیدید شخصاً با دوشیزه منظر خودتان داخل مذاکره برای زندگی مشترک آتیه خود بشوید و تن بشن مشکلات آنرا حل کنید تا مسامحت مند بشوید
اکنون روی سخن را بخوانان و دوشیزگان با عاطفه که مایه امید کشور هستند نموده عرض میکنم ، شما از این فکر که شوهرتان حتماً باید دارای بارک و اتومبیل و امثال آنها باشد تا باو علاقه مند باشید منصرف شوید و فکر نکنید که اگر چنین شوهری نصیب شما شد خوشبخت ترین زنان کشور خواهید شد بلکه بترسید از آنوقتیکه دارای يك چنین شوهری شدید که او خود را با بست يك زن شرافتمند نمیداند ، اسماً با شما رسماً در آغوش مهوش طنناز ترودلر با تر از شما خوش باشد و در چنین موقعی شماره فراز نخواهید داشت ، بلکه از خدا طاب کنید که شوهر معقول و دانشمندی که از علم و دانش او بتوانید بهره مند باشید نصیب شما گردد و وظیفه مهمی را که خدا بر عهده شما گذاشته (بوجود آوردن نسل سالم و قوی) انجام دهید و نیز بشما توصیه میکنم که همسر خود را بعد از انتخاب شخصاً با آتیه سعادت مندی امید وار کنید و از تظاهرات و افراط کاذبهای امروزی بپرهیزید و در این حال البته موفق بداشتن يك زندگی با سعادت می خواهید شد .

ما بسیار خوشوقتیم که جوانان دانشمند با تجربه - در پیرو مرام زبان زنان « تربیت مادر » و امر مه از دواج قلم فرسائی میکنند و نواقص کار را گوشزد مینمایند -

زبان زنان

دخترک نقاش

این دخترک بی زبان فکر و ذکرش همیشه نقاشی و شعر است هر چیز زیبارا دوست میدارد . خودش هم باو خود سادگی بسیار زیباست . آرایش علاقه مند است ولی هرگز در خیال خود آرائی نیست . گلپای طبیعت را دستکاری میکند اقام خود آنرا زیباتر و دلرمانتر جلوه میدهد ولی ندیدم که چهره زیبا تر از گلش را با سرخاب و سفید آب بیالاید . فهمیده است که زیبا را زیبا تر نمیتوان کرد . زبان نرم دل نازک سخن گرم خاطر آشفته و هر چیز دیگر که شایسته يك شاعر و نقاش است نزد او جمع شده زود دوست میدارد و عاشق میشود زود هم میرنجد و قهر میکند . زود میخندد ولی زود تر میگریزد .

آنها که بادل شوریده سروکاری ندارند این گریه و خنده را بی جا میدانند ولی اهل دل دانند « گریه و خنده عشاق زجائی دگر است » ورود این دختر در مجامع ما آشوب غریبی پیا میزند . جوانها از دیدنش منقلب میشوند یکی بوز خند میزند دیگری اخم را بهم میکشد . سومی اطوارش را حمل بر سادگی میکند و میخواهد او را از لغزش نگاه دارد ولی من میخواهم کسی کار بکارش نداشته باشد بگذارند بخیال خود خوش باشد . شعر گوید و نقاشی کند ولی افسوس که درین رفقا تنها من اینطور میخواهم .

مثل اینکه مردم با هنر مندان دشمنی دارند هیچ شاعر یا نقاش یا موسیقی دان شنیده نشده است که در دوره زندگی خوش گذرانده باشد همیشه مورد طعن و سرزنش مردم واقع میشود هنرش را همه دوست میدارند ولی با خودش دشمنی میکنند اصلاً هنر مند نباید خودش را از مردم کار بکشد برای اینکه بهترین دوستش هم او را دیوانه معرفی میکنند

دخترک نقاش این مطلب را خوب فهمیده است گاهی که از هیاهوی شهر و دورویی مردم آن به تنگ میآید سر به صحرا میکند اردکار تازه نمیکند مچون هم بهمین مناسبت کوه و بیابان را برده و شهر تر جیح میداد .

دشت جایگاه بیغیران و هنر مندان است . موسی ، عیسی و محمد همه با کوه و بیابان سر و کار داشتند سعدی هرگز راضی

نمیشد باغ و صحرا را بدیگران بگذارد حافظ کنار آب و پای بیدرا
بهر دولتی ترجیح میداد خیمه اش سایه ابر و بر مکه اش لب کشت
بود . باز هم میگویند دیوانگان سر در بیابان میکنند « عاقلان
دانند کان دیوانه کیست »

صحرا رفتن دخترک بد بهانه بدست آشنایان و خویشاوندان
داده است حتی پدرش هم که اینکار را دلیل بد هوایی دختران
میداند چند بار تا کنون دخترک بیچاره را تنبیه کرده است .
کاش این پدر هم مثل دخترش نقاش بود یکبار در موقع
غروب آفتاب بصحرا میرفت و آن برده رنگارنگ را تماشا میکرد
و میفهمید چه دختر باسلیقه دارد.

یکی هم بمن میگفت دختر حسابی تنها بصحرا نمیرود چیز
غریبی است مثلا توقع داشت با او برود بامیخواست مثل دختر های
حسابی هر شب در آغوش پسرهای مست برقصه اینست قضاوت مردم!
یکی مثل رفیق من تنها بگردش رفتن را برای دختران
بد میداند دیگری مثلا من رقصیدن در مجالس را منافی عفت میپندارد
« خاصه رقصی که در او دست نگاری گیرند »

نقاش ما با رقصهای فرنگی میانه خوشی ندارد میگوید
این جفتک پرانیها هنر نیست حرکاتی که با تکلف و تصنع تمام اجرا
میشود زیبایی ندارد حتی از شنیدن موزیک رقص هم بیزار است .
میگوید این موسیقی شهوت انگیز یا بقول مردم نشاط انگیز برای
کسی مسرت بخش است که رقص بداند و با رفیق های موقتی
خود رقصیده باشد . پیدا است در موقع شنیدن این عربده ها بدمستی
های هم رقص خود را بیاد میآورد و مست میشود ولی برای يك هنرمند
که با آلهه زیبایی میرقصد موسیقی دیگری میوازند

دور از گوش مردم منمم گاهگاهی که دلم از وضع زمانه
به تنگ میآید راه بیابان در پیش میگیرم

من در پی دخترک نقاش نمیرفتم ولی يك روز تصادف مارا
بهم رسانید بمناسبت آشنائی که فی ما بین بود سلام کردم جواب
داد چهره اش نشان میداد که از این ملاقات چندان بدش نیامده است . منمم
از شما چه پنهان خوشم آمد که رفیق همدرد یافته .

مدتها بود میخواستم از نزدیک با روحیه دخترک آشنا شوم
میخواستم بدانم چه میگوید ؟ چرا تنها میرود ؟ در دشت و بیابان
چه کار دارد ولی هرگز موقعتی بدین مناسبتی دست نداده بود .

پرسیدم خانم شما چه چیز این صحرا را خوش کرده اید گویا
از شهر و شهری خسته شده اید اینطور نیست ؟ . . .
دخترک مثل مرتاضی که از سیر معنوی بخود میآید یا چون
کسی که ناگهان از خواب میپرد چشم هارا بمن دوخته و گفت :
« خیر برای گریختن از مردم خانه هم جای مناسبی است
ولی این دشت چیز دیگری دارد که اگر بگویم میترازم مورد
تسخیر شما واقع شوم »

منکه منتظر شنیدن چیز تازه ای بودم باو اطمینان دادم
که مثل دیگران تخیلات شعرا و هنرمندان را بسخره نمیگیرم
و بسیار از شنیدن آن لذت میبرم .

دخترک دستم را گرفت و گوشه افق را نشانم داده گفت :
« مدتها هوس می کردم که با آسمان بروم شبهای
تابستان که روی پشت بام میخوابیدم تا نزدیک بامداد خوابم
نمیبرد . این دشت خرم را تماشا می کردم و آرزو داشتم روزی
گوسفند آن چمن باشم »

« میخواستم روی خود را در آئینه زیبای ماه تماشا کنم
ولی راه آسمان را نمیدانستم گویند که زمین و آسمان
از هم جداست از خدا میخواستم دروغ باشد . »

« یکروز در همین دشت بهتاور بتماشای افق مشغول
بودم . دیدم انجا بلی است که زمین و آسمان را بهم وصل
میکند خوب تماشاکن بین راه خوبی است منتها مردی میخواهد
که این جاده دور و دداز را به پیماید اگر تو دل داری بیا
دیوانه وار سردر بیابان بگذاریم و انقدر برویم تا با آسمان نزدیک
شویم . »

من که در خود توانائی این مسافرت عجیب را نمیدیدم
چشم را بهم گذاشتم و اختیارم را بدست دخترک داده گفتم :
« دستم را بگیر و با آسمانم ببر »

«ك»

بانک ملی ایران

بمنظور اینکه عموم اهالی شهر بتوانند در هر نقطه سکونت دارند باسرع وقت مراجعات بانکی خود را انجام و احتیاج نداشته باشند اداره مرکزی بانک مراجعه نمایند بانک ملی ایران بازده باجه در نقاط زیر افتتاح کرده است:

باجه پستخانه	خیابان سپه جنب پستخانه
«سرچشمه»	میدان سرچشمه پاساژ قاسمیه
«خیابان روزولت»	اول خیابان روزولت رو بروی وزارت کشاورزی
«ایستگاه راه آهن»	ایستگاه راه آهن
«خیابان شاه آباد»	پاساژ ملکی
«ایران»	خیابان ایران (عین الدوله سابق) کوچه روحی
«امیریه»	«میریه رو بروی خیابان فرهنگ پاساژ جواد رضائی»
«شاهرضا»	انتهای غربی خیابان شاهرضا رو بروی بهمن بنزین
«سیاه»	خیابان سیاه دروازه شمیران
«شاهپور»	میدان شاهپور
«میدان شاه»	خیابان ری - میدان شاه
«خیام»	چهار راه گلوبندک - سرای فردوسی
«بازار»	سرای حاج حسن
«مولوی»	خیابان مولوی رو بروی بازارچه سید ابراهیم
«سه راه طرشت»	سه راه طرشت

این باجه ها عملیات ذیل را مانند بانک مرکز انجام میدهند:

- ۱ - باز کردن حساب جاری
- ۲ - باز کردن حساب پس انداز
- ۳ - قبول برات عهده شهرستانها و تهران برای وصول
- ۴ - صدور حواله بستی و تلگرافی عهده شعبه ها و نمایندگیها

بانک ملی ایران از عموم مشتریان خود تمنا دارد هر گاه کوچکترین تقص در عملیات باجه ها مشاهده فرمودند یا کمترین عدم رضایتی از سلوک کارمندان آنها داشته باشند مراتب را لطفا بر رئیس شعبه مرکزی یا رئیس اداره بازرسی کل بانک اطلاع دهند تا در رفع آن نواقص اقدام شود و از این راه بشکلیل سازمان نگاه ملی خودشان کمک فرموده باشند. بانک ملی ایران

نمایندگان مجله زبان زنان

تهران

کتابخانه ابن سینا - میدان مخبرالدوله
کتابخانه طهران - اول خیابان لاله زار نزدیک میدان سپه
کتابخانه اقبال - شاه آباد
شرکت روزی - بهارستان
شرکت زربخش
اداره مجله زبان زنان - در کانون بانولین - خیابان سپه مقابل کوچه درگاهی

شهرستانها

شمران

بانو الاجرارد - مدیر دبیرستان مهرآیین

اصفهان

بانو بتول مجاسی - مدیر دبستان کاوه

بانو قدسه دولت آبادی مدیر دبستان منیژه

کرمانشاه

بانو محترم دولت آبادی - در دانشسرای دختران

دهاوند

بانو مهرتاج رخشان - «خانم مدیر»

خرمشهر

بانو مکی نژاد

اهواز

بانو مریم پرتو - منزل آقای دکتر پرتو

در سایر شهرستانها:

فلا بوسیله کتابفروشی پرورش - خیابان ناصر خسرو - تهران بخش میشود